

جناح راست در فرانسه: از دوگل تا سارکوزی

حجت الله ایوبی¹

استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت 91/4/3 – تاریخ تصویب 91/8/14)

چکیده

در این مقاله تاریخچه و ویژگی‌های احزاب دست راستی فرانسه با تاکید بر گلیست‌ها مورد بررسی قرار گرفته است. ژنرال دوگل به رغم مخالفت با نظام حزبی، با تشکیل حزب سیاسی، نظام حزبی در فرانسه را به پیش برد. پس از وی، ژاک شیراک با تشکیل حزب تجمع برای دموکراسی میراث داری ژنرال دوگل را بر عهده گرفت. در دوران ریاست جمهوری ژاک شیراک این حزب دوران افول خود را سپری کرد و سرانجام نیکلا سارکوزی در جنگ درون حزبی پیروز شد و با تغییر نام حزب "به اتحاد برای اکثریت ریاست جمهوری" این حزب را در اختیار خود گرفت. علاوه بر احزاب دیگر گلیست و ناگلیست، جبهه ملی فرانسه از مهمترین احزاب سیاسی در جناح راست است. برخی این حزب را که در منتهی الیه جناح راست قرار دارد به دلیل مواضع تند و افراطی‌اش در زمره نونازی‌ها قرار می‌دهند. در این نوشتار مهمترین احزاب دست راستی مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

واژگان کلیدی: احزاب سیاسی، جناح راست، دست راستی، گلیسم، جبهه ملی

¹ Email: hayoobi@yahoo.com

مقدمه

دوگل به امید پایان دادن به «حکومت احزاب سیاسی»^۱، جمهوری پنجم را پایه‌گذاری کرد. دوگل در خاطراتش می‌نویسد: «من می‌خواستم احزاب سیاسی را در هم شکنم و تنها کسی که از عهده‌ی این کار بر می‌آمد تنها خودم بودم». اما ژنرال حزب ستیز نه تنها احزاب سیاسی را از بین نبرد بلکه به سرعت دریافت که برای ماندن بر اریکه‌ی قدرت گریزی از حزب سیاسی نمی‌باشد. بررسی رخدادهای جمهوری پنجم نشان می‌دهد که در این دوران، احزاب سیاسی به رغم خواست پایه گذارانش، راه توسعه و کمال را پیمودند. اینک پس از گذشت نیم قرن از پی‌ریزی جمهوری پنجم، احزاب سیاسی در مقایسه با جمهوری چهارم از وضعیت به مراتب بهتری برخوردارند. امروز به جای چهار حزب فعال دوران دوگل، دست کم هفت خانواده حزبی رقابت‌های سیاسی را در فرانسه سامان می‌بخشند. جبهه‌ی ملی به رهبری ژان ماری لوپن به عنوان حزب دست راستی افراطی در روزگار جمهوری پنجم شکل گرفت و روز به روز بر قدرتش افزوده شد. میراث داران دوگل در حزب «اتحاد برای اکثریت ریاست جمهوری»^۲ بخش بزرگی از دست راستی‌ها را گرد هم آوردند و به رهبری نیکلا سارکوزی قوه مجریه و مقننه را در اختیار گرفتند. در میانه هم فرانسوا بیرو^۳ بخشی از هواداران حزب اتحاد برای دموکراسی فرانسه را که در سال 1978 بوسیله ژیسگاردستن بوجود آورده بود، دورهم جمع کرد. سبزها، کمونیست‌ها، حزب سوسیالیست و چپ‌های رادیکال از احزاب مهم اردوگاه چپ در این روزگار به شمار می‌روند (Reinhard, 2007:164).

جناح راست فرانسه در جمهوری پنجم دربرگیرنده‌ی ائتلافی از گلیست‌ها، میانه

¹- Le régime des partis

²- Union Pour la Majorité Présidentielle

³- François Bayrou

روها، مستقل‌ها و لیبرالهاست که ائتلاف‌ها و رویارویی‌های گوناگونی را آزمودند. این گروه‌های دست راستی مانند همه‌ی احزاب و گروه‌های دیگر هرگاه خود را در برابر رقیبی توانا دیدند، به هم پیوستند و هرگاه که اکثریتی قوی آفریدند و رقیبان خود را ناتوان پنداشتند به جان هم افتادند. فرانسوا میتران در سال 1988 پس از یک دست شدن مجلس بوسیله‌ی حزب تجمع برای جمهوری (ار.پ.ار)، شاید برای دلداری هم کیشانش گفته بود: «برای یک تشکیلات سیاسی خوب نیست که به تنهایی اکثریت را بدست آورد». میتران خوب می‌دانست که اکثریت بدون ائتلاف گرفتار اختلافات درونی خواهد شد و محکوم به انشعاب‌های گوناگون است.

رنه رمون¹ براین باور است که ریشه‌های جناح راست را باید در سه جریان تاریخی لژیتمسیسم، بناپارتیسم و اورلئانتیسم جست و جو کرد. شرح هر یک از جریان‌هایی که نامشان آمد خود نوشتاری جدا را می‌طلبد. در این مقاله اردوگاه دست راستی‌ها در جمهوری پنجم موضوع اصلی بررسی است. سخن را با گذری بر رخدادهای تاریخی در این جناح آغاز می‌کنیم.

دوگل و احزاب سیاسی: تحزب علیه تحزب

دوگل دشمن قسم خورده‌ی احزاب سیاسی بود. با این وجود عمر زمان سیاسی‌اش او را متقاعد کردند که برای ماندن بر قدرت از تحزب‌گریزی نیست. دوگل که هیچ حزبی را با نام خود بر نمی‌تافت سرانجام با تشکیل «اتحاد برای جمهوری جدید²» با نام کوتاه یوان. ار موافقت کرد. در انتخابات سال 1958، این حزب با بدست آوردن 193 کرسی در مجلس ملی فرانسه پایه‌های قدرت ژنرال را تحکیم کرد. اگر چه این حزب نتوانست در نخستین بخت آزمایش اکثریت مطلق پارلمانی را بدست آورد، اما موفق

¹- René Raymond

²- Union Pour la nouvelle République (UNR)

شد خود را به عنوان مهمترین تشکل سیاسی اردوگاه دست راستی‌ها معرفی کند. بویژه اینکه در این روزگار دوگل سخت درگیر جنگ الجزایر بود و به جز حزب کمونیست هیچ حزب دیگری اندیشه‌ی کارزار با دوگل را در سر نمی‌پروراند. REINHARD, (2007:165). در درون این حزب تازه تاسیس اختلاف‌ها به سرعت خود را نشان داد. برای انتخاب رییس مجلس بر خلاف خواست ژنرال، نمایندگان حزبش ژاک شابان دلماس¹ را که از چهره‌های برجسته‌ی جمهوری چهارم بود برصندلی ریاست مجلس نشانده‌اند. دوگل در یازده سال ریاست جمهوری‌اش هرگز این سرپیچی را فراموش نکرد و دلماس را در این سالها به کابینه راه نداد. (CHARLOT, 1970)

انتخابات سال 1962 را می‌توان آغاز دوران تازه‌ای در تاریخ گلیست‌ها دانست. در این انتخابات، حزب یوان. ار پیروزی بزرگی را از آن خود کرد و اکثریتی مطلق و بی چون و چرا را بدست آورد. این نخستین باری بود که مجلس ملی در فرانسه چنین اکثریتی را شاهد بود. مجلسی آرام و بدون تنش با دولت، گمشده‌ی نظام سیاسی فرانسه بود که سرانجام در جمهوری پنجم یافت شد. این اکثریت پایدار به یمن همکاری و هم پیمانی با جمهوری خواهان مستقل به رهبری والرئ ژیسگاردستن بدست آمده بود. بنابراین سرانجام قوه‌ی مقننه و مجریه در اختیار یک حزب قرار گرفت. ژیسگاردستن که در این پیروزی نقشی مهم داشت، پاداش همدلیش را از ژنرال گرفت و یکی از مهمترین وزارتخانه‌ها یعنی وزارت اقتصاد و دارایی را در اختیار گرفت. (BRÉCHON, 2005 :47)

انتخابات مجلس سال 1967 آزمونی دیگر برای گلیست‌ها بود. دست راستی‌ها ائتلافی را به نام «اتحاد برای جمهوری پنجم» تشکیل دادند. اما این بار بخت چون گذشته یارشان نبود و تنها با اختلاف یک کرسی، توانستند اکثریت پارلمانی را از آن خود کنند. اگر چه چپی‌ها که خود را در آستانه‌ی پیروزی می‌دیدند، بر آشفتند و سلامت و درستی انتخابات را به چالش کشیدند ولی جناح راست به یمن همین یک

¹ - Jaques Chaban Delmas

رای توانست هم‌آوردان خود را از قدرت دور کند. این انتخابات آزمونی برای اقلیت نیز به شمار می‌رفت. جناح چپ به یمن همکاری و هم‌پیمانی حزب کمونیست که حزب قدرتمند آن دوران بود، در آستانه‌ی پیروزی قرار گرفته بود. دست چپی‌ها برای این انتخابات ائتلافی را به نام «فدراسیون چپ دموکرات و سوسیالیست» بوجود آوردند و توانستند ائتلاف ژیسگاردستن و دوگل را به خطر اندازند. بدینسان موجی از امید در جناح چپ پدید آمد. پدیده‌ی دیگر این انتخابات، ورود 48 نماینده‌ی میانه رو به مجلس بود. حزبی به نام «مرکز دموکراسی و ترقی» با نام کوتاه س. د. پ.¹ به رهبری ژاک دوهمل، میانه روهای آن دوران را رهبری می‌کرد و توانسته بود به پیروزی چشمگیری دست پیدا کند. (MÉNY, 2008 : 56-59). دوگل که از دسته‌بندی‌های حزبی در مجلس خاطره‌ای تلخ داشت، این وضعیت را بر نمی‌تافت و تنها یک سال پس از انتخابات، مجلس ملی را منحل و انتخابات دیگری را در سال 1968 برگزار کرد. در این انتخابات بازهم بخت یار دوگل شد و حزبش که به «اتحاد برای دفاع از جمهوری» تغییر نام داده بود، پیروزی بزرگی را از آن خود کرد و توانست به تنهایی اکثریت را بدست آورد. اگرچه ژیسگاردی‌ها همچنان هم‌پیمان دوگل باقی ماندند ولی گلیست‌ها که تمام قدرت را برای دومین بار باز هم در دستان خود داشتند، خود را بی‌نیاز از دیگر احزاب دست راستی می‌دانستند. (CHARLOT, 1971)

یک دست شدن قدرت، سرآغاز درگیری‌های تازه‌ای در جناح راست شد. ژیسگاردستن که خود را در حاشیه می‌دید و از قدرت به دور مانده بود، راه خود را از گلیست‌ها جدا کرد. در درون حزب یو.د.ا.ر نیز دسته‌بندی دیگری رخ داد و ژرژ پمبیدو مدعی رهبری حزب گلیست‌ها شد. به همین سبب دوگل یکی از هم‌زمان قدیمی‌اش را به جای پمبیدو به مقام نخست‌وزیری گمارد. این جابجایی از محبوبیت پمبیدو کم نکرد. وی در سال 1969، پس از کناره‌گیری دوگل خود را نامزد ریاست جمهوری

¹- Centre de la Démocratie et du progrès (CDP)

اعلام کرد و راه را برای ادامه‌ی گلیسم با رهبری جدید هموارکرد. ژرژ پمپیدو در انتخابات ریاست جمهوری سال 1969 با حمایت همه‌جانبه‌ی جناح راست از جمله حزب میانه روی ژاک دوهمال به قدرت رسید. با پیروزی پمپیدو دوران تازه‌ای در اردوگاه گلیست‌ها آغاز شد. با کناره‌گیری دوگل از قدرت و با درگذشتش، مدتی سرنوشت گلیسم در هاله‌ای از ابهام بود ولی سرانجام با دست بدست شدن قدرت بین رهبران جناح راست، ژاک شیراک پرچم گلیسم را برافراشت و به نام دوگل و به ادعای میراث داریش حزبی به نام «تجمع برای جمهوری» را بوجود آورد. این حزب به سرعت به یکی از پرقدرت‌ترین احزاب سیاسی فرانسه تبدیل شد. (REINHARD, 2007: 166-168)

حزب تجمع برای جمهوری: ژاک شیراک میراث دار دوگل

انتخابات مجلس 1973 پیروزی دیگری را برای ائتلاف جناح راست در پی داشت. اما ژرژ پمپیدو پیش از پایان یافتن دوره‌ی ریاست جمهوری‌اش ناگهان چشم از جهان فروبست. انتخابات زودرس ریاست جمهوری در سال 1974 به پیروزی والرئ ژیسگاردستن انجامید. ژیسگاردستن که در این پیروزی سهم ویژه‌ای برای ژاک شیراک می‌شناخت او را به نخست‌وزیری برگزید. اما دیری نپایید که شیراک که رویای الیزه را در سر می‌پروراند به، دلیل پاره‌ای اختلاف‌ها از ژیسگاردستن جدا شد و از نخست‌وزیری استعفا داد. با استعفای ژاک شیراک در سال 1976، جناح راست دوران تازه‌ای را آغاز کرد. اختلاف بین شیراکی‌ها و ژیست‌گاردی‌ها باشتاب اوج گرفت و شیراک با تشکیل حزب جدیدی به نام «تجمع برای جمهوری» با نام کوتاه «ار.پ. ار»، راه خود را از ژیسگاردستن جدا کرد. همه می‌دانستند که ژاک شیراک رویای الیزه را در سر می‌پروراند و از تاسیس این حزب هدفی جز رسیدن به سمت ریاست جمهوری را نداشت. شیراک مرد عمل بود و می‌دانست که برای رسیدن به این آرزو باید بر تشکیلات و سازمان حزبی قدرتمند تکیه کند. در روزگاری که گلیسم درحال فراموشی

بود، ژاک شیراک با تاسیس این حزب، گلیسم را زندگی دوباره‌ای بخشید. ژاک شیراک حزب خود را نوگلیست می‌دانست و بر این باور بود که اندیشه‌ی دوگل همچنان الهام بخش او و هوادارانش می‌باشد. (SIRINELLI, 1992)

پیروزی ژاک شیراک در انتخابات شهرداری‌ها در ماه مارس 1977، فرصت تازه‌ای را برایش پدید آورد و بی‌تردید هیجده سال شهرداری پاریس تأثیری شگرف بر راهیابی او به الیزه داشت. حزب تجمع برای جمهوری اگر چه فراز و فرودهای فراوانی را آزمود، ولی همواره به عنوان یکی از مهمترین احزاب اردوگاه دست راستی در فرانسه به شمار می‌آمد. ژیسگاردستن نیز بی‌درنگ دست به کار شد و برای هم‌اوردی با شیراک حزبی به نام «تجمع برای دموکراسی فرانسوی» با نام کوتاه «یو.د.اف.» را تاسیس کرد. اگر چه در انتخابات پارلمان اروپا در سال 1979، حزب ژیسگاردستن بر حزب شیراک پیشی گرفت، ولی همواره حزب ا.ر.پ.ار به عنوان مهمترین حزب جناح راست باقی ماند.

انتخابات ریاست جمهوری سال 1981 یکی از مهمترین پدیده‌های جمهوری پنجم به شمار می‌رود. در این انتخابات سوسیالیست‌های مخالف جمهوری پنجم پس از بیست و سه سال مبارزه سرانجام به پیروزی رسیدند و قدرت را از آن خود کردند. اگر چه پژوهشگران بسیاری کاهش سن رای به 18 سال را یکی از دلایل ناکامی ژیسگاردستن می‌دانند، ولی انگشت‌های اتهام بیشتر سوی ژاک شیراک نشانه می‌رفت. چرا که او که در دور نخست 18.5 درصد آرا را بدست آورده بود، در دور دوم از ژیسگاردستن حمایت جدی نکرد و به این جمله که «شخصاً چاره‌ای جز رای دادن به ژیسگاردستن ندارم»، بسنده کرد. (TOUTAIN, LABRUNE, 2007: 128-131)

پیروزی فرانسوا میتران همه معادلات سیاسی جناح راست را برهم زده بود. میتران بی‌درنگ مجلس دست راستی را منحل کرد. در انتخابات زودرس سال 1981 مجلس، حزب سوسیالیست اکثریت کرسی‌ها را بدست آورد. بدین‌سان، حزب سوسیالیست به حزب اکثریت تبدیل شد و برای اولین بار گلیست‌ها طعم زندگی در اقلیت را در

جمهوری پنجم چشیدند.

حزب ژاک شیراک پنج سال اپوزیسیون را سپری کرد و در انتخابات مجلس ملی سال 1986، دست راستی‌ها به یمن ائتلافی فراگیر پیروز شدند. با پیروزی دست راستیها، میتران به ناچار ژاک شیراک را به کاخ ماتینیون فرا خواند و جمهوری پنجم پدیدهای تازه‌ای را به نام همزیستی آزمود. همزیستی رئیس جمهور و نخست وزیر مخالف، پدیده‌ای استثنایی و شاید شگفت انگیز به نظر می‌رسید. اما این پدیده‌ی به ظاهر استثنایی تا کنون سه بار در جمهوری پنجم رخ داد و به تدریج به امری طبیعی و عادی تبدیل شد.

شیراک پس از شکست در انتخابات ریاست جمهوری سال 1988، برای بسیاری از سران حزبش به چهره‌ای تاریخ مصرف گذشته تبدیل شده بود و کم نبودند کسانی که به این باور رسیده بودند که برای ریاست جمهوری باید سراغ چهره‌ای تازه رفت. انتخابات مجلس سال 1993 پیروزی دیگر را برای حزب شیراک رقم زد و بدست آوردن 495 کرسی در مجلس ملی، فرانسه را به همزیستی دیگری کشاند. اما این بار شیراک به جای خود، ادوارد بالادور¹ را به ماتینیون فرستاد تا به نمایندگی از حزبش بر مسند نخست وزیری تکیه زند. بالادور که سیاستمداری کارکشته و سرد و گرم روزگار چشیده بود به سرعت توجه شیراک‌ها را به خود جلب کرد و جمعی از رهبران حزبش که از شکست‌های پیاپی شیراک برای راه‌یابی به الیزه به تنگ آمده بودند، گمشده‌ی خود را در او یافتند و خواهان نامزدی‌اش شدند. بدین ترتیب شیراک ناخواسته برای خود هم‌وردی دیگر آن هم در درون حزبش آفرید. اما انتخابات ریاست جمهوری سال 1995 صحنه‌ی پیکار لیونل ژوسپن، شیراک و بالادور شد. شیراک که به زحمت به دور دوم راه یافته بود، به همت هوادارانش تنها با 1.5 درصد اختلاف با ادوارد بالادور و کسب بیست در صد آراء به دور دوم راه یافت و سرانجام پس از حدود بیست سال

¹ - Édouard Balladur

انتظار قدم به کاخ الیزه گذاشت. بدین ترتیب دوران تازه‌ای برای حزب ژاک شیراک آغاز شد. راه‌یابی به الیزه می‌توانست به عنوان پایان ماموریت حزب شیراک و سرآغاز افول این حزب نیز قلمداد شود. (BRÉCHON, 2005: 61)

ریاست جمهوری شیراک: پایان ماموریت و آغاز افول حزب

با راه‌یابی ژاک شیراک به الیزه دوران افول این حزب نیز آغاز شد. این افول از زمانی خود را نشان داد که شیراک در اقدامی شتاب زده مجلس ملی را به امید دستیابی به اکثریتی پایدارتر منحل کرد. بدست آوردن تنها 31.5 درصد آرا آن هم به خاطر ائتلاف با حزب یو.د. اف، نشان‌دهنده‌ی پایان دوران طلایی این حزب بود. تکرار نتیجه‌ای مشابه در انتخابات شورای‌های مناطق در سال 1998 و بویژه شکست سنگین در انتخابات پارلمان اروپا در سال 1999 و بدست آوردن تنها 12.8 درصد آرا در این انتخابات، نشان دهنده سرآغاز افول این حزب بود. آمارهای منتشر شده بوسیله‌ی حزب نشان از کاهش شدید اعضای حزب داشت. این افول سرآغاز اندیشه‌ای تازه شد. رهبران حزبی به این نتیجه رهنمون شدند که وحدت در جناح راست و پایان دادن به دسته‌بندی‌های دیرینه تنها راه رهایی از این بن‌بست است.

حزب یو.ام.پ سارکوزی و پایان نیم قرن گلیسم

همان‌گونه که پیشتر آمد شیراک حزب تجمع برای جمهوری را تنها برای یک هدف و آن هم رسیدن به کاخ الیزه تاسیس کرده بود. حال که ژاک شیراک به رویای دیرینش می‌رسید این پرسش پیش می‌آمد که ماموریت این حزب چیست؟ با رفتن شیراک حزب او خود را با چالش‌های تازه‌ای رو به رو می‌دید که مهمترین آن مسئله‌ی جانشینی بود. اقدام شتاب زده‌ی شیراک مبنی بر انحلال مجلس ملی در سال 1997، به امید کسب اکثریتی قویتر و به رغم داشتن اکثریت، موجب شد او مهمانی ناخوانده به

نام لیونل ژوسپین را به عنوان نخست وزیر در کنار خود تحمل کند. این اشتباه شیراک را به شدت بین هم حزبیانش زیر سؤال برد و راه را برای خودنمایی هرچه بیشتر مخالفین درون حزبی‌اش هموار کرد. نیکلا سارکوزی که پیش‌تر سخنگویی ادوارد بالادور را در انتخابات ریاست جمهوری برعهده داشت و از هم‌اوردان مهم او به شمار می‌آمد، فرصت به دست آمده را غنیمت شمرد و خود را به مقام دبیر کلی حزب رساند. فیلیپ سگن نیز که با نیکلا سارکوزی در این باره همداستان بود، ریاست حزب تجمع برای جمهوری را برعهده گرفت و حزب ساخته‌ی شیراک به دست مخالفینش افتاد. در سال 1999 در انتخابات درون حزبی، ریاست حزب به خانم میشل آلیو ماری، از دیگر منتقدان ژاک شیراک داده شد و شیراک مهمترین ابزار قدرت خود یعنی حزب تجمع برای جمهوری را به کلی از دست رفته می‌دید.

اما ژاک شیراک دنیای سیاست را خوب می‌شناخت و با تجربه‌تر از آن بود که به آسانی میوه‌ی یک عمر تلاشش را به منتقدینش واگذار کند. انتخابات سال 2002، فرصتی تاریخی را برای شیراک فراهم کرد. در این انتخابات ژان ماری لوپن، رهبر افراطیون دست راستی به دور دوم راه یافت و جناح چپ از رفتن به مرحله‌ی دوم باز ماند. راه‌یابی لوپن به دورم دوم زلزله‌ای سیاسی، نه تنها در فرانسه که در تمام اروپا به شمار می‌رفت. در پی اعلام نتیجه‌ی این انتخابات هراس و نگرانی همه اروپا را فرا گرفت. راهپیمایی‌های اعتراض‌آمیز در سراسر اروپا و هراس از اینکه هیتلری دیگر این بار در فرانسه پدیدار شود، جهان غرب را در بر گرفت. جناح‌های مختلف سیاسی دست به کار شدند و دست کم برای یک بار همه‌ی دشمنی‌های تاریخی خود را به فراموشی سپردند تا دشمن مشترک را از میدان بدر کنند. شیراک حتی سنت دیرینه‌ی مناظره‌ی دور دوم را نیز نپذیرفت. بدینسان نبردی نابرابر در گرفت. در این نبرد ژان ماری لوپن را یارای مقاومت نبود و شیراک خوش اقبال با 82 درصد آرا پیروزی تاریخی و آسانی را از آن خود کرد تا پنج سال دیگر بر الیزه حکمرانی کند. انتخابات فرصتی طلایی برای شیراک

فراهم آورد تا حزب در حال افولش را بازسازی کند. گفته می‌شود که اندیشه‌ی بازسازی حزب ساخته و پرداخته‌ی ژروم مونو^۱، رئیس دفتر پیشین شیراک در دوران نخست‌وزیری‌اش بود. شیراک به این اندیشه روی خوش نشان داد و شکل تازه‌ای به نام «اتحاد برای اکثریت ریاست جمهوری»، با نام کوتاه «یو.ام.پ»^۲ را بوجود آورد. (OFFERLÉ, 2004)

خداحافظی با دوگل برای دسیابی به وحدت

همان‌گونه که آمد، تشکیل یک حزب فراگیر در جناح راست ساخته و پرداخته‌ی ژروم مونو، مشاور ژاک شیراک بود. آلن ژوپه، ژروم و شیراک نگاهشان به انتخابات سال 2007 ریاست جمهوری بود. راهیابی ژان ماری لوپن به دور دوم و آرا بسیار پایین شیراک در دور اول نگرانی‌های زیادی را برای تمامی جناح راست بوجود آورده بود. اگر چه میانه روهای یو.د.اف. و حزب دموکراسی لیبرال آلن مادلن نیز در انتخابات وضع خوبی نداشتند، ولی این خطر وجود داشت که فرانسه پنج سال بعد (انتخابات پیش روی ریاست جمهوری) به کام افراطی‌گری فرو رود. اگر چه میشل آلبو ماری رئیس وقت حزب و چندین چهره‌ی به نام و برجسته با این اندیشه مخالف بودند ولی سرانجام آلن ژوپه و همفکرانشان در همایش بزرگ سپتامبر 2002 که در دروازه‌ی ورسای برگزار شد، بر رقیبانشان پیروز شدند و حزب تازه و فراگیری به نام «تجمع برای اکثریت ریاست جمهوری» را بوجود آوردند. همان‌گونه که از نام حزب پیداست از روز آغاز نگاه پایه‌گذاران این حزب به پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری بود. آلن ژوپه که خود از کارگردانان اصلی این حزب بود، در نخستین کنگره رهبری حزب را عهده‌دار شد. با آغاز فعالیت یو ام پ، حزب میانه روی فرانسوا بیرو و دیگر احزاب کوچک دست راستی به حاشیه رانده شدند و جناح راست در فرانسه دوران جدیدی را

¹- Jérôme Monod

²- Union pour la Majorité Présidentielle

آغاز کرد.

موج صورتی و قرمزی که در انتخابات شوراهای 22 منطقه (استان)، سرزمین گل‌ها را در سال 2004 فراگرفت، شکست سنگینی را متوجه حزب نوپای یو.ام.پ کرد و چند ماه بعد در انتخابات پارلمان اروپا یو.ام.پ شکست دیگری را نیز آزمود. این انتخابات آرزوی وحدت جناح راست را به سراب تبدیل کرد و موجی از ناامیدی بر رهبرانش سایه افکند. چرا که در این انتخابات، دیگر احزاب دست راستی با بدست آوردن آرای در خور، مجالی برای خود نمایی یافتند. حزب فیلیپ دوپلیه با بدست آوردن 6.7 درصد آراء و یو.د.اف با 11.9 درصد نشان دادند که تا رسیدن به وحدت راه درازی مانده است. (DERVILLE, 2005: 67). استعفای آلن ژوپه به دلیل محکومیت در دادگاه به جرم سوء استفاده مالی، ضربه‌ی دیگری بر پیکر حزب اتحاد برای اکثریت ریاست جمهوری وارد کرد.

برگزاری همه پرسی درباره‌ی قانون اساسی اروپا «نه» پیش‌بینی نشده‌ی 72 درصدی رای دهندگان، حزب فراگیر شیراک را دچار بحرانی اساسی کرد. مخالفین شیراک فرصتی تازه برای خودنمایی پیدا کردند. انگشت اتهام به سوی رهبران پیشین تجمع برای جمهوری نشانه می‌رفت. در چنین حال و هوایی است که رقیب و منتقد اصلی شیراک یعنی نیکلا سارکوزی فرصت را برای نامزدی برای ریاست حزب فراهم می‌بیند و با رای قاطع بیش از هشتاد درصدی اعضای حزب، جانشین آلن ژوپه می‌شود. درویل به نقل از پاتریک روژه (لوموند، 19 فوریه 2004) آورده: «همان‌گونه که حزب تجمع برای جمهوری در سال 1976 بوسیله‌ی شیراک و برای او به جود آمده بود، حزب یو.ام.پ هم در سال 2002 بوسیله‌ی شیراک و برای نشان دادن آلن ژوپه بر مقام ریاست حزب تاسیس شد.

سارکوزی که به درستی می‌توان او را شاگرد ممتاز مدرسه‌ی ژاک شیراک دانست، دریافته بود که راه دشوار الیزه را تنها و تنها با سازمان حزب می‌توان پیمود. البته

رخدادهای تاریخی این واقعیت را به خوبی اثبات می‌کرد. ژنرال دوگل به کمک حزب «اتحاد برای جمهوری جدید» به مدت یازده سال بر الیزه حکم راند. فرانسوا میتران که یازده بار بر مسند وزارت تکیه زده بود زمانی به الیزه نزدیک شد که رهبری حزب سوسیالیست را عهده‌دار شد. میتران با اینکه گرایش‌های دست راستی داشت دریافت بود که برای رسیدن به قدرت باید حزبی در اختیار داشته باشد. به همین دلیل به زحمت و به رغم مخالفت برخی از رهبران سوسیالیست خود را به رهبری حزب رساند. گی موله رهبر اردوگاه سوسیالیست‌ها، میتران را سوسیالیست نمی‌دانست و گفته بود که «او تنها آموخته است که سوسیالیستی سخن بگوید و سوسیالیست نیست»، البته میتران هم پس از رسیدن به الیزه پاسخ داد که ظاهراً «بد هم سوسیالیستی سخن نمی‌گویم». ژاک شیراک را هم همین سازمان حزبی به رویای الیزه نشینی‌اش رسانده بود. پس «نیکلای کوچولو» به بیان فیلیپ رینهارد از «ژاک شیراک بزرگ (قد بلند)» به خوبی آموخت که رهبری حزب مقدمه‌ای برای رهبری فرانسه است.

سارکوزی که هوای کاخ ماتینون را در سال 2002 یعنی پس از پیروزی شیراک در سر می‌پروراند، سر از خیابان بوووا¹ در آورد و به وزارت کشور رضایت داد. در دو سال وزارت کشور، سارکوزی فرصتی طلایی یافت تا با اقدامات شجاعانه و تحسین برانگیز خود را به عنوان ناجی جناح راست و بهترین گزینه برای رهبری حزب بر هواداران و رهبران تحمیل کند. موفقیت‌های پیاپی سارکوزی، شیراک را ناگزیر کرد او را در سال 2003 به وزارت اقتصاد و دارایی با عنوان «وزیر دولت» بگمارد. پیشروی سارکوزی ادامه یافت و سرانجام به عنوان بهترین گزینه رهبری حزب بر سر زبان‌ها افتاد و او نیز آمادگی خود را برای این رهبری اعلام کرد. شیراک که همه آرزوهایش را برای ریاست فیلیپ دوویلپن بر باد رفته می‌دید، بر آن شد راه را بر پیشروی‌های همه جانبه‌ی سارکوزی ببندد. شیراک اعلام کرد که رهبری حزب با منصب وزارت جمع

¹ - Beauvau

شدنی نیست و کسی که سودای رهبری حزب در سر می‌پروراند باید وزارت را ترک گوید. مدتی این موضوع و لحن تند شیراک موضوع سخن اهالی سیاست و رسانه‌ها بود. سارکوزی که تنها به الیزه می‌اندیشید، وزارت را رها کرد و با رای بالای نشست حزبی، به رهبری حزب «یو.ام.پ» رسید. "سارکوزیزاسیون" حزب پر شتاب آغاز شد و محبوبیت به قول فرانسوی‌ها «نیکلای کوچولو» به آنجا رسید که شیراک باز هم ناگزیر شد یک بار دیگر او را به خیابان بوو فراخواند و وزارت اقتصاد و دارایی را باز هم به این رقیب کوتاه قد و بلند پروازش بسپارد. (BRÉCHON, 2005: 67) سرانجام سارکوزی گردنه‌های سخت را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و باز هم با پشتوانه سازمان حزبی که یک بار دیگر در سال 2002 به روز شده بود، راه الیزه را پیمود. جناح چپ پس از دوازده سال انتظار باز هم به حاشیه رانده شد و آرزوهای نخستین زن مدعی ریاست جمهوری فرانسه نقش بر آب شد و جمهوری پنجم همچنان در دست میراث داران دوگل باقی ماند اگر چه گلیست‌های این دوران دیگر از ژنرال دوگل سراغی نمی‌گیرند.

ویژگی‌های گلیسم

پیش‌تر آمد که ژنرال دوگل به امید پایان دادن به آن چه را که «حکومت حزبی» می‌نامید، جمهوری پنجم را پی ریخت. اما به زودی دریافت که برای ماندن بر اریکه‌ی قدرت چاره‌ای جز حزب سیاسی نیست. اما او که حزب ستیزی‌اش شهره‌ی همگان بود حزب «اتحاد ملی جمهوری خواهان» را اولاً حزب نخواند و دوم اینکه آن را تشکلی فراگیر و فراطبقاتی و به بیان فرانسوی‌ها حزبی «نه مانند دیگران» نامید. ژان شارلت که نامی آشنا در دانش احزاب سیاسی در فرانسه است نیز بر این باور است که حزب «اتحاد برای جمهوری جدید» ژنرال دوگل را نمی‌توان «حزبی مانند دیگران» دانست. شارلت بر این باور است که این حزب در دسته‌بندی احزاب عوام و خواص موریس

دوورژه جای نمی‌گیرد (CHARLOT, 1975). این حزب از نگاه شارلت توانسته بود لایه‌های مختلف اجتماعی را زیر چتر برنامه‌ای ملی دور هم جمع کرده و به حزبی فراطبقاتی تبدیل شود. پافشاری گلیست‌ها از زمان دوگل تا به امروز بر پرهیز از نام حزب و گزینش واژه‌هایی چون، اتحاد، تجمع، و مانند آن نشان از چنین رویکردی دارد. اما همان‌گونه که دریل آورده دیری نپایید که گلیست‌ها نیز به «حزبی مانند دیگران» تبدیل شدند. حزبی که به رغم باور رهبرانش می‌توان آن را نمونه بارزی از یک حزب دست راستی با گرایش‌های محافظه کارانه و لیبرال دانست. (DERVILLE, 2004 : 45).

گلیست‌های پایه گذار جمهوری پنجم فرازو فرودهای فراوانی را پشت سر گذاشتند و بحران‌های گوناگونی را از سر گذراندند ولی هرگز قدرت را از رها نکردند. از سال 1958، یعنی از روزگار تصویب نخستین قانون اساسی جمهوری پنجم تا به امروز، به غیر از چهارده سال ریاست جمهوری فرانسوا میتران، همواره بالاترین منصب قوهی مجریه از آن پیروان ژنرال دوگل بود.

از همین جا می‌توان به نخستین فلسفه‌ی گلیسم پی برد. اتحاد را می‌توان اصل زیربنایی گلیست‌ها از آغاز تاسیس تاکنون دانست. این اتحاد با شعارهایی مانند «ملی‌گرایی فرانسوی»، «فرانسه‌ای باشکوه» و سیاست‌های استقلال طلبانه‌ی دوگل در عرصه‌های داخلی و بویژه خارجی خود را نشان می‌دهد. سیاست‌دستان باز، صندلی خالی، ترک ناتو، اروپای اروپایی که دوگل در دوران حکومتش درافکند، برخاسته از چنین نگاهی است. دوگل به نام فرانسه‌ای متحد و یک صدا، تن به تحزب داد. او راه مقابله با تنش‌ها و دسته‌بندی‌های حزبی را تشکیل اتحادیه‌ای فراگیر می‌دانست که بتواند رنگ‌های مختلف را زیر پرچم سه رنگ فرانسه گرد آورد. دوگل به نام اتحاد، حزب تشکیل داد و پیروانش نیز کوشیدند بر همین شعار پای بند بمانند. شیراک نیز در سال 1976 اعلام کرد که امروز «روز گرد آمدن همگان در تشکیلاتی فراگیر به نام تجمع برای جمهوری است». (لوموند، 16 سپتامبر، 1976).

از نگاه دوگل، شکوه فرانسه‌ی متحد جز با دولتی قدرتمند، مستقل و پایدار ممکن نبود. اینجاست که روح ژاکوبینسیم و بناپارتیسم بار دیگر و به بیانی تازه خود را نشان می‌دهد و به یکی از مهمترین اصول جناح راست دوران مدرن تبدیل می‌شود. ژاکوبین‌ها برای مبارزه با دسته‌بندی‌های سیاسی راه چاره را در دولتی اقتدارگرا و البته با ثبات می‌دیدند و ناپلئون سوم نیز در سال 1852 با همین شعار به عمر کوتاه جمهوری دوم پایان داد. او هم از وجود احزاب متعدد در مجلس و نبود اقتدار دولت در رنج بود و با شعار رهایی از وضع نابسامان آن دوران، فرانسه را در کام حکومتی اقتدارگرا فرو برد. دوگل نیز که خود از درگیری با احزاب سیاسی در مجلس رنج‌ها برده بود، تنها راه چاره را بازگشت به همان اندیشه‌ی دست راستی گذشته دانست و جمهوری پنجم را بر پایه‌ی حکومتی مقتدر و رها از قدرت نمایی‌های احزاب و مجلس پی‌ریزی کرد. جانشینان فکری و اعتقادی دوگل نیز براین اندیشه وفادار ماندند و شکوه و عظمت فرانسه را در اقتدار حکومت و قوه‌ی مجریه جست و جو می‌کنند.

درست به همین دلیل مفهوم «حاکمیت ملی» در اندیشه‌ی گلیست‌ها برجسته می‌شود. شیراک به هنگام اعلام وجود حزب «تجمع برای جمهوری»، آن را وسیله‌ای برای دفاع از نهادهای جمهوریت و حاکمیت ملی اعلام کرد. شیراک اعلام کرد که قدرت از آن مردم است نه احزاب سیاسی و هیچ حزبی نباید به بهانه‌ی رقابت سیاسی، اقتدار و حاکمیت ملی را به خطر اندازد.

احزاب گلیست از آغاز تا به امروز بر پایه‌ی شخصیت کاریزماتیک رهبرانش پی‌ریزی شد و نماد حزب "خواص" موريس دوورژه و نمونه‌ی بارزی از "حزب اشرافی" ژان شارلت می‌باشد. (CHARLOT, 1970) احزاب گلیستی مانند تمام احزاب اشرافی یا خواص و برخلاف احزاب دست چپی که سازمان محورند، بیشتر گوش به فرمان رهبران اشراف گونه‌ی خود می‌باشند.

با پیروزی سوسیالیست‌ها پس از بیست و سه سال انتظار و مبارزه، روزگار وحدت

در اردوگاه گلیست‌ها نیز به پایان رسید. ژیسگاردستن که با حمایت ژاک شیراک و همفکرانش در مجلس ملی فرانسه به قدرت رسیده بود، مهمترین مدعی پیروی از خط دوگل، یعنی شیراک جوان را به نخست‌وزیری برگزید. این دوران را می‌توان روزگارِ اوج اتحاد در جناح راست دانست. اما دیری نپایید که اختلاف بین الیزه و کاخ ماتینیون بالا گرفت و سرانجام به استعفای ژاک شیراک از نخست‌وزیری‌اش انجامید. همان‌گونه که ونسان برولا و کارین راموندی آورده‌اند، این رخداد نخستین کناره‌گیری نخست‌وزیر در جمهوری پنجم بود. (BORELLA, RAMONDY, 2004 : 62). این رخداد را می‌توان سرآغاز چند دستگی در اردوگاه گلیست‌ها دانست. این انشعاب با تشکیل حزب «تجمع برای جمهوری» در سال 1976 در این اردوگاه نهادینه شد. شیراک می‌کوشید خود را پرچمدار واقعی گلیسم در برابر جناح چپ معرفی کند. علاوه بر اختلاف درباره‌ی میزان نقش دولت در امور اقتصادی و اجتماعی، مسئله‌ی اتحاد اروپا به یکی از موضوعات چالشی این جناح تبدیل شد. شیراک به پیروی از دوگل اتحادیه اروپایی را در تعارض آشکار با هویت ملی فرانسوی و حاکمیت ملی آن می‌دانست. بر خلاف ژیسگاردستن، او پیوستن به اروپای واحد را مخالف اصول گلیسم قلمداد می‌کرد. در انتخابات پارلمان اروپای سال 1978 شیراک باهمان گفتمان دوگل به مقابله‌ی با اتحاد اروپا پرداخت. البته در نهایت شیراک در سال 1992 به معاهده‌ی ماستریخت تن داد و در سال 1995 از اتحاد اروپا به شدت دفاع کرد.

دو سال پس از تشکیل حزب شیراک، والرئ ژیسگاردستن نیز چاره‌ای جز سر و سامان دادن به هواداران خود ندید و آنها را در تشکل جدیدی به نام «اتحاد برای دموکراسی فرانسوی» با نام کوتاه (یو.د.اف) گرد هم آورد. با تشکیل این حزب در سال 1978، اردوگاه گلیست‌ها رسماً دو پاره شد. (BORELLA, RAMONDY, 2004 : 63).

موضوع اروپا همواره یکی از موضوعات چالشی و اختلاف برانگیز در این اردوگاه بود. پس از اینکه شیراک به ناچار به اتحادیه‌ی اروپا راضی شد، برخی از نزدیکان

گلیستش از جمله شارل پاسکوا را از دست داد. پاسکوا به عنوان اعتراض به این رویکرد، و به عنوان دفاع از حاکمیت ملی فرانسه از حزب شیراک جدا شد و حزب جدیدی به نام تجمع برای فرانسه (ار.پ.اف) را تشکیل داد. پاسکوا برای اینکه وفاداری‌اش را به دوگل بر سر مسئله‌ی اروپا نشان دهد، نام نخستین حزب دوگل را برای تشکل خود برگزید. ژاک درویل این دسته‌بندی تازه را سرآغاز دسته‌بندی‌های جدیدی در در جبهه‌ی دست‌راستی‌ها می‌داند. اما همان‌گونه که درویل آورده، نماد تفرقه و تشتت در این جناح را باید در مراسم روز 9 نوامبر 1999 یعنی سالروز بیست و نهمین سال درگذشت دوگل سراغ گرفت. رهبران سینه چاک گلیست در این روز آن قدر مشغول درگیری‌های سیاسی بودند که خیلی از آنها از حضور در این برنامه بازماندند (DERVILLE, 2004 : 51).

مواضع سیاسی گلیست‌ها: راستی‌ها گریزان از برچسب «راست»

جمهوری پنجم با اندیشه و اراده‌ی ژنرال دوگل پی‌ریزی شد. شیوه‌ها و اندیشه‌ی گلیسم به عنوان مهمترین جریان سیاسی آن دوران، خود را بر این جمهوری تحمیل کرد. بدیهی است که جناح راست از این دوران به بعد به شدت از گلیسم تاثیر پذیرفته و دوران تازه‌ای را آغاز کند. گلیسم که همچنان مهمترین جریان سیاسی دست راستی در فرانسه است از آغاز متفاوت از دیگر جریان‌های دست راستی در اروپا رقم خورد. در سالهای پس از جنگ دوم جهانی، دست راستی‌های اروپایی از اقتصاد آزاد و کاپیتالیستی دفاع می‌کردند و در سیاست خارجی پیروی از آمریکا را پیشه‌ی خود کرده و از جریان آتلانتیسم دفاع می‌کردند. اما دوگل پیروی فرانسه از قدرت‌های فراملی را بر نمی‌تافت و با هر نهادی که حاکمیت ملی را خدشه‌دار می‌کرد مخالف بود. او در برابر آتلانتیسم، خواهان «اروپای اروپایی» بود و برتری آمریکا را بر اروپا نمی‌پذیرفت. با چنین گفتمانی دوگل از سازمان نظامی ناتو خارج شد و کوشید سیاست خارجی

مستقلی را در پیش گیرد. نزدیکی به اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد و به رسمیت شناختن چین کمونیست نشانه‌هایی از این سیاست ضد آتلانتیکی دوگل است. این نگاه پس از او نیز در جریان گلیسم نهادینه شد. بر خلاف دست راستی‌های اروپایی، دوگل به راه سومی به غیر از مارکسیسم و کاپیتالیسم باور داشت.

به همین سبب گلیست‌ها از آغاز خود را حزبی نه مانند دیگران و جریانی میانه می‌دانستند. گلیست‌ها از نام حزب پرهیز داشتند و خود را نه چپ و نه راست می‌دانستند. دوگل بر این باور بود که دو گروه چپ و راست هیچ کدام دغدغه فرانسه‌ای آزاد و مستقل را نداشتند (Charles de Gaulle, 01/05/1950). ژاک شیراک که پس از دوگل با تاسیس حزب تجمع برای جمهوری پرچمدار واقعی و بی رقیب گلیسم شد نیز بر همین باور بود و آورده: «هیچ چیز بدتر از این نیست که بخواهیم خود را در جناح راست تعریف کنیم. بدیهی است که جنبش گلیسم نمی‌تواند در آینده به عنوان جریانی دست راستی به شمار آید» (Jacques CHIRAC, *Le Monde*, 01/07/1975) شیراک هم مانند پایه‌گذاران دیگر این جریان، گلیسم را مخالف با برنامه‌های سوسیال کمونیستی دست چپی‌ها و برنامه‌های محافظه‌کارانه‌ی دست راستی‌های می‌دانست. (Jacques CHIRAC, 20/10/1977).

با کناره‌گیری دوگل از حکومت و روی کار آمدن ژرژ پمبیدو، باز هم این جریان گلیسم بود که بر فرانسه حکم می‌راند. اگر چه پمبیدو خود را بین گلیسم و راست‌های سنتی قرار می‌داد ولی کم نیستند کسانی که این دوران را سرآغاز نوگلیسم می‌دانند. نوگلیست‌ها با تاسیس حزب «ار.پ.ار» به رهبری ژاک شیراک در سال 1976، این اندیشه را نهادینه و گلیسم را وارد مرحله‌ی تازه‌ای کردند. همان‌گونه که آمد شیراک نیز از این که حزب خود را دست راستی بداند پرهیز داشت. (POMBENI, 1992)

در سال 1987 در پژوهشی که صورت پذیرفت، از رهبران حزب «تجمع برای جمهوری» خواسته شد یکی از برچسب‌های چپ یا راست را برای خود برگزینند. این

نظرسنجی نشان می‌دهد که بیشترِ نوگلیست‌ها خود را همچنان جریانی میانه می‌دانند. همان‌گونه که موريس دورژه می‌گفت، میانه‌روها نیز خود به دودسته‌ی میانه روهای دست چپی و دست راستی تقسیم می‌شوند. به همین دلیل دورژه به حزب و یا جریان میانه باور نداشت و همه‌ی احزاب سیاسی را به دو گروه چپ و راست بخش‌پذیر می‌دانست. گفتنی است که در نظرسنجی به عمل آمده، 30 درصد از رهبران خود را میانه‌روی دست چپی و تنها یک درصد خود را میانه‌روی دست راستی می‌دانستند.

نظرسنجی مشابهی در سال 1984 انجام گرفت. در این نظر سنجی، درصد رهبرانی که حزب «تجمع برای جمهوری» را دست راستی ارزیابی کردند نسبت به شش سال گذشته افزایش معنا داری یافت و 72 درصد خود را دست راستی و تنها 26 درصد حزب خود را سانتريست یا میانه دانستند. باید یادآور شد که این نظرسنجی در شرائطی صورت پذیرفت که سوسیالیست‌ها پس از بیست و سه انتظار توانسته بودند قدرت را در سال 1981 به دست گیرند و جمهوری پنجم را از دست پایه گذارانش خارج کنند. به همین دلیل دسته‌بندی‌های سیاسی در این دوران شفاف‌تر شد و شکاف بین چپ و راست از عمق بیشتری برخوردار شد.

یکی از نشانه‌های راست یا چپ بودن احزاب سیاسی چگونگی سازمان‌دهی و تشکیلات حزبی است. احزاب دست چپی معمولاً سازمان یافته‌اند و دارای تشکیلاتی منسجم و سخت‌ترند در صورتی که احزاب دست راستی از انسجام تشکیلاتی کمتری برخوردارند. بررسی سازمان حزبی حزب گلیست‌ها از این نظر هم دارای اهمیت است.

سازمان و تشکیلات حزبی

همان‌گونه که آمد حزب «ا.ر.پ.ا.» مهمترین حزب میراث‌دار گلیسم از دهه هفتاد تا سال 2004 میلادی بود. تشکیلات این حزب نمونه‌ی تمام عیار سازمان‌های احزاب دست راستی در فرانسه است. در پایین‌ترین لایه کشوری این حزب کانتون‌ها قرار

دارند. در بخش‌بندی اداری فرانسه این کشور به 22 منطقه (استان)، و هر منطقه به چند دپارتمان (شهرستان) و روی هم رفته 100 دپارتمان و هر دپارتمان به شهر تقسیم می‌شود. دپارتمان‌ها نیز به نوبه‌ی خود به کانتون‌ها تقسیم می‌شوند. برخلاف بخش‌های دیگر، کانتون‌ها تنها اداری و حوزه‌ی انتخاباتی به شمار می‌روند. انتخابات‌های شوراهای شهر و دپارتمان در کانتون‌ها رخ می‌دهد و هر کانتون در حقیقت یک حوزه‌ی انتخاباتی است. حزب ا.ر.پ.ار. از نظر سازمانی تا کانتون‌ها ادامه می‌یابد. مجلس عمومی کانتون پایه و اساس حزب را تشکیل می‌دهد. این مجلس در برگزیده نمایندگانی است که با رای مستقیم اعضا برگزیده می‌شوند. مجموعه‌ای از نمایندگان حزبی هر حوزه و برگزیدگان اعضای حزب در هر کانتون کمیته انتخاباتی هر حوزه را تشکیل می‌دهند. در بالای تشکیلات هر حزب در هر دپارتمان فدراسیون حزب قرار دارد. دبیر حزب در فدراسیون را کمیته‌ی دپارتمان پیشنهاد داده و دبیرکل ملی حزب به این سمت می‌گمارد. کمیته‌های دپارتمانی زیر نظر کمیته‌های بالاتر در هر منطقه هستند. بالاترین نهاد تصمیم‌گیرنده «نشست حزبی» است که در سطح ملی هر سه سال یک بار تشکیل می‌شود. نشست یا مجمع عمومی، رئیس حزب را به مدت سه سال بر می‌گزیند. این نشست، فزون بر انتخاب رئیس، صد نماینده را به عنوان بخشی از اعضای شورای ملی حزب برمی‌گزیند. اعضای دیگر شورای ملی عبارتند از: 30 نماینده‌ی کمیته‌های دپارتمان، 26 نماینده‌ی دپارتمان در امور بانوان، 26 نماینده‌ی دپارتمان‌ها در امور جوانان و شخصیت‌های حقوقی شامل (نمایندگان مجلس، دبیران دپارتمان‌ها و دبیرکل و نخست‌وزیرهای پیشین). شورای ملی حزب به عنوان قوه‌ی مجریه‌ی حزب دفتر سیاسی را تشکیل می‌دهد. رئیس حزب و دبیرکل از اعضای این دفترند. دبیرکل حزب را رئیس به این سمت می‌گمارد. یکی از وظائف شورای ملی، تشکیل نشست‌های سه سالانه‌ی حزب است. سه ماه پیش از برگزاری نشست، دعوت از اعضا و اقدامات اجرایی آغاز می‌شود. (CHARLOT, REYNIÉ, MELTZ, 1998: 224).

همان‌گونه که ذکر شد، احزابی که ژنرال دوگل تاسیس کرده بود وابسته به شخصیت کاریزماتیک او بودند و شخصیت محوری یکی از ویژگی‌های اساسی احزاب گلیست را رقم می‌زند. در دورانی که گلیست‌ها قدرت را در دست داشتند یعنی در سالهای قدرت ژنرال دوگل، تصمیمات مهم حزب را شخص رئیس جمهور می‌گرفت و تصمیم‌گیری درباره‌ی مسائل کم‌اهمیت‌تر را به نخست‌وزیرش واگذار می‌کرد. اما با رفتن دوگل، حزب تجمع برای جمهوری از چنین امتیازی بی‌بهره بود، ولی رهبران نسل اولی یعنی یاران دوگل بر سازمان‌های حزبی حکم می‌راندند و مجالی برای گلیست‌های نسل دومی باقی نمی‌ماند. به تدریج شیراک شخصیت خود را بر سازمان حزبی حاکم کرد و فرآیندی آغاز شد که از آن به «شیراکیزاسیون» حزب نیز یاد می‌شود (BROLLA, 1990). این فرآیند تنها به یمن میدان دادن به رهبران جوانی ممکن بود که در کارنامه خود هم‌رمزی ژنرال را نداشتند و بر سینه‌ی خود مدالهای افتخار دوران جنگ را نمی‌دیدند. همان‌گونه که لوک آورده، آرام آرام سازمان‌های محلی نیز از اختیاراتی برخوردار شدند و راه بر دموکراسی بیشتر در این حزب هموار شد. رهبری این حزب اگر چه از راه انتخابات برگزیده می‌شود ولی در عمل، این حزب در عمر بیست ساله‌ی خود تنها سه رهبر مختلف را آزموده است و سنت شخصیت محوری همچنان در این حزب خود را نشان می‌دهد. از این نگاه هم، حزب تجمع برای جمهوری حزبی است دست راستی درست مانند دیگر احزاب جناح راست. (RIHOUX, 2001)

پایگاه اجتماعی حزب تجمع برای جمهوری (ار.پ.ار) و اتحاد برای اکثریت ریاست جمهوری (یو.ام.پ).

فیلیپ هابرت بر اساس داده‌های موسسه نظرسنجی سوفرس نشان داد که رهبران این حزب بیشتر از لایه‌های پردرآمد اجتماعی و از سنین بالا بوده و از نظر مذهبی بیشتر کاتولیک‌های کم و بیش معتقداند. این بررسی نشان می‌دهد که رهبری این حزب همه‌ی

ویژگی‌های احزاب محافظه‌کار دست راستی را داراست و نمی‌توان این حزب را آنگونه که رهبرانشان دوست دارند احزابی «نه مانند دیگران» دانست. (HABERT, 1991¹).

از دیگر ویژگی‌های احزاب دست راستی پای بندی به اصول لیبرالیسم اقتصادی است. برنامه‌های حزب تجمع برای جمهوری نشان می‌دهد که این حزب بویژه از دهه‌ی هشتاد به بعد وفاداری خود را در تئوری و عمل نشان داده است. دفاع از اصول اخلاقی و ارزش‌ها از دیگر ویژگی‌های احزاب دست راستی در اروپاست. از این نگاه هم، گلیسم جریانی دست راستی است. نظرسنجی‌های انجام شده نشان می‌دهد که از هر ده نفر هوادار این حزب سه نفر خواهان تصویب قوانین سخت‌گیرانه درباره‌ی ناهنجاریهایی چون همجنس‌بازی‌اند و چهار نفر از ده نفر خواهان لغو قانون سقط جنین‌اند. به بیانی دیگر، هواداران این حزب نیز به اندیشه‌های سنتی جناح دست راستی وفاداری نشان می‌دهند. همین باور را البته با درصدهای بالاتر می‌توان در خصوص رهبران حزبی نیز سراغ گرفت. 79 درصد از افراد رده‌های بالای حزبی با قانون اعدام موافقت می‌کنند. هابر نتیجه می‌گیرد که آمار و ارقام به خوبی از پایگاه اجتماعی دست راستی این حزب گواهی می‌دهد. البته این سخن به این معنا نیست که سیاست‌های اجتماعی و پاره‌ای از اندیشه‌های چپ‌گرایانه در این حزب هواداری ندارد. چرا که بین هواداران و رهبران میانی این حزب می‌توان از گرایش‌های دست چپی نیز سراغ گرفت. (DERVILLE, 2005:59) ولی پایگاه اصلی اجتماعی این حزب را لایه‌های بالای اجتماعی و اقشار کم و بیش مذهبی تشکیل می‌دهند. همان‌گونه که ژان شارلت در کتاب "پدیده گلیسم" در سال 1970 آورده «رهبران گلیست در آرزوی گردهم آوردن همه‌ی لایه‌های اجتماعی از طبقه کارگر تا سرمایه‌دار بودند ولی در نهایت موفق شدند تنها دست راستی‌های فرانسوی را دور هم جمع کند». (CHARLOT, 1970)

نگاهی به سن هواداران و اعضای این حزب نشان می‌دهد که حزب تجمع برای

¹- Hbert Ph., in Sofres, L'état de l'opinion 1991, Paris, Seuil.

جمهوری از این نظر هم بسان دیگر احزاب دست راستی اروپایی است و از قاعده‌ی کلی احزاب محافظه کار پیروی می‌کند. بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که افراد پا به سن گذاشته، بویژه زنان بیشترین هواداران این حزب را تشکیل می‌دهند. همه‌ی پژوهشگران احزاب سیاسی بر این نکته هم‌داستانند که احزاب دست راستی و محافظه کار در بیشتر جوامع اروپایی بر این دو گروه اجتماعی تکیه دارند. نگاهی به ترکیب هواداران حزب ژاک شیراک نیز یک بار دیگر درستی این قاعده را نشان می‌دهد. به همین دلیل است که نویسنده‌ی برجسته‌ای چون ژان شارلت این حزب را در زمره‌ی احزاب «اشراف» دسته‌بندی می‌کند. (CHARLOT, REYNIÉ, MELTZ, 1998: 224).

اما درباره‌ی شمارِ هواداران حزبی، همواره بین آمارهای رسمی و غیر رسمی ناهمخوانی وجود دارد. در سال 1979 حزب ار.پ. ار شمار اعضای خود را 362000 نفر اعلام کرد در صورتی که شارلت بر این باور است که حزب در این سال تنها 75000 عضو داشت. در سال 1977 حزب تجمع برای جمهوری شمار اعضای خود را 151633 نفر اعلام کرد که در هر صورت نشان از کاهش وفاداری حزبی در این دیار است. (CHARLOT, REYNIÉ, MELTZ, 1998: 224).

رای‌دهندگان این حزب هم مانند همه‌ی احزاب دست راستی بیشتر زن و افراد سنین بالا می‌باشند. در انتخابات سال 1997، 55 درصد از رای دهندگان حزب را زنان و 56 درصد از آنها را افراد بالای پنجاه سال تشکیل می‌دهند. در بین رای دهندگان این حزب کمتر می‌توان از کارمندان حقوق بگیر متوسط به پایین و افراد کم درآمد سراغ گرفت.

دست راستی‌های غیر گلیست

دست راستی‌های کلاسیک و غیر گلیست در سال 1958 تشکیلاتی به نام مرکز ملی مستقل‌ها و روستائیان را بوجود آوردند.¹ رهبری این حزب را شخصیت‌های شناخته

¹- le Centre National des Indépendants et Paysans (CNIP)

شده‌ای مانند آنتوان پینای و روژه دوشه برعهده داشتند^۱. این حزب توانست در مجلس ملی فرانسه گروه پارلمانی رابه نام گروه روستائیان و مستقلین اقدام اجتماعی تشکیل دهند.^۲ پس از انتخابات سال 1962 اعضای این گروه که دومین گروه پارلمانی فرانسه از نظر تعداد نمایندگان، تشکیل می‌دادند به اکثریت گلیست‌ها پیوستند و گروه جمهوری‌خواهان مستقل را به رهبری ژیسگاردستن تشکیل دادند. این حزب به تدریج به حاشیه رانده شد و در سالهای 1965 تا 1967 با جنبش جمهوری‌خواه مردمی هم پیمان شد ولی دیری نپایید که این دوران پایان یافت و بار دیگر این حزب استقلال خود را اعلام کرد. (WINOCK, 1993)

جمهوری‌خواهان مستقل^۳ توانستند در سال 1966 تشکل فراگیری را به نام فدراسیون ملی جمهوری‌خواهان مستقل^۴ بوجود آورند. این ائتلاف فراگیر ساخته و پرداخته‌ی والری ژیسگاردستن و میشل پونیاتوسکی^۵ بود. این ائتلاف در ماه می سال 1977 به حزب جمهوری‌خواه تغییر نام داد. این حزب دست راستی به همراه دیگر جریان‌های غیرگلیستی در سال 1978 حزب فراگیری رابه نام «اتحاد برای دموکراسی فرانسه» بوجود آوردند که به یکی از احزاب سیاسی اثرگذار در فرانسه تبدیل شد. حزب یو.د.اف. به رهبری والری ژیسگاردستن هم چنان یکی از احزاب مهم دست راستی به شمار می‌آید.

همان‌گونه که ذکر شد جناح راست در فرانسه در پنجاه سال گذشته زیر سلطه بی چون و چرای حزب گلیست‌ها بود ولی از دهه هشتاد جبهه ملی یا راست‌های افراطی به تدریج به عنوان قدرتی جدید در این اردوگاه خود را نشان داد.

¹- Antoine Pinay, Roger Douchet (APRD)

²- le Groupe des Indépendants et Paysans d'Action Sociale (GIPAS)

³- Les Républicains Indépendants (RI)

⁴- la Fédération Nationale des Républicains Indépendants (FNRI)

⁵- Valéry Giscard d'Estaing, Michel Poniatowski

جبهه ملی: راست افراطی

سخن از جناح راست در فرانسه مانند دیگر کشورهای اروپایی، معمولاً با گفتاری درباره راست‌های معروف به افراطی پایان می‌پذیرد. البته باید دانست که همه‌ی دسته‌ها و گروه‌های دست راستی از راست‌های افراطی پر حاشیه‌گريزانند و هرگونه همدستی و همداستانی با آنها را منکرند. با این وجود نگاهی به دسته‌بندی‌های انتخاباتی در دوره‌های گوناگون نشان می‌دهد که جبهه‌ی ملی فرانسه در نهایت به راست غلطیده و به رغم همه‌ی ناسزاهایی که ژان ماری لوپن، رهبر این جبهه نثار رهبران گلیست می‌کند اما در برهه‌هایی از تاریخ آنها را بر جناح چپ ترجیح داده است. (BRÉCHON, 2005: 15-19)

جبهه‌ی ملی را ژان ماری لوپن در سال 1972 پی‌ریزی کرد. در آغازین حزب، گروهی در حاشیه بود و کمتر کسی از آن احساس خطر می‌کرد. لوپن در سال 1965 به مجلس ملی فرانسه راه یافت و ریاست ستاد انتخاباتی ژان لویی تیکسیه وینان کور،¹ را عهده‌دار شد. وینان کور در آن زمان سخنگوی همه‌ی کسانی بود که بدنبال سرنگونی جمهوری پنجم بودند و دوگل را به خاطر از دست دادن الجزایر سرزنش می‌کردند. «الجزایری فرانسوی» مهمترین شعار این گروه در این دوران بود. پس جریانی که لوپن رهبریش را بدست گرفت در آغاز با دوگل ستیزی و مبارزه با اساس جمهوری پنجم رقم خورد. به همین دلیل ژان ماری لوپن در دور دوم انتخابات سال 1965، از فرانسوا میتران آن هم تنها برای رویارویی با دوگل پشتیبانی کرد. (REINHARD, 2008: 174)

به تدریج افکار عمومی با مسئله‌ی الجزایر کنار آمد و این مسئله از دستور کار این حزب خارج شد. همان‌گونه که آمد، کمتر حزبی ژان ماری لوپن را هم‌وردی سیاسی برای خود می‌دانست. در انتخابات سال 1974، لوپن تنها 0.7 درصد آرا را بدست آورد و هفت سال بعد حتی نتوانست پانصد امضای لازم را برای نامزد شدن در

¹ - Jean-Louis Tixier-Vignancour

انتخابات ریاست جمهوری بدست آورد. اما رخداد سال 1983 سرآغاز دوره‌ای تازه برای این حزب به شمار می‌آید. در این سال جبهه‌ی ملی در شهر درو در شمال فرانسه شگفتی آفرید و در انتخابات شهرداری‌های این سال، این شهر ثروتمند و زیبا را از دست جناح چپ بیرون کشید. فهرست این حزب با بدست آوردن 16.7 درصد آرا در دور نخست، دیگر احزاب سیاسی را شگفت زده کرد. در دور دوم، این حزب با هم پیمان شدن با فهرست حزب تجمع برای جمهوری (ار.پ.ار)، توانست این حزب را در این شهر به قدرت برساند. با این پیروزی آوازه‌ی جبهه‌ی ملی در فرانسه پیچید و احزاب سیاسی دیگر باور کردند که باید این حزب را جدی‌تر بگیرند. یک سال بعد این حزب توانست 10 درصد آرا را در انتخابات پارلمان اروپا از آن خود کند. بدین‌سان ژان ماری لوپن نشان داد که جریانی به نام لوپنیسم تولد یافته و دیگران باید این واقعیت را بپذیرند. در نتیجه برای اولین بار نمایندگان این حزب به پارلمان اروپا راه پیدا کردند. جبهه‌ی ملی در سال 1984 به یمن نظام انتخاباتی تناسبی پیروزی بزرگ دیگری را از آن خود کرد و توانست 35 نماینده به مجلس ملی فرانسه گسیل نماید. انتخابات ریاست جمهوری سال 1988 آزمونی دیگر برای این حزب بود و ژان ماری لوپن توانست 14.4 درصد آرا را از آن خود نماید. پیشرفت جبهه همچنان ادامه یافت. بدست آوردن 15 درصد آرا در انتخابات ریاست جمهوری سال 1995 و تقریباً همین اندازه رای در انتخابات مجلس ملی فرانسه در سال 1997 نشان‌دهنده‌ی چنین رشدی است. (CHARLOT, REYNIÉ, MELTZ, 1998: 230).

همان‌گونه که آمد نوستالژی الجزایر به تدریج تاریخ مصرف خود را از دست داد. ژان ماری لوپن برای بسیج فرانسوی‌های نگران از بیکاری روز افزون و به تنگ آمده از ناامنی، متهمان تازه‌ای به نام مهاجر و خارجی پیدا کرد و انگشت اتهام را به سوی آنها نشانه گرفت. این شعارها توانست بخشی از جامعه‌ی فرانسوی را به سوی خود بکشاند و بر شمار رای دهندگانش بیافزاید. دست چپی‌ها و دست راستی که از این دست

شعارها آسیبی را متوجه خود نمی‌دیدند دست لوپن را بازگذاشتند تا این حزب در دسته‌بندی‌های سیاسی فرانسه برای خود جایگاهی در خور بدست آورد.

ژان ماری لوپن که سخنرانی‌های آتشینش مردان سیاسی هر دو جناح را به تنگ آورده بود، در انتخابات ریاست جمهوری سال 2002، نه تنها سرزمین گل‌ها را بلکه جهان غرب را به هراس انداخت. ژان ماری لوپن در این انتخابات هم‌اوردان قدرتمند دو جناح را پشت سر گذاشت و خود را به دور دوم کشاند. بدست آوردن 17 درصد آرا در نخستین دور انتخابات، همه‌ی دشمنان قسم خورده سیاسی را پشت سر ژاک شیراک قرار داد و شیراک بدون هیچ دلواپسی بیش از هشتاد درصد آرا را از آن خود کرد. البته باید دانست که پژوهشگران سیاسی بر این باورند که آرا لوپن در این دوره و در بسیاری از انتخابات رای اعتراضی است. آنها که از چپ و راست سنتی به تنگ آمده‌اند و خواسته‌های خود را در هیچ کدام از دو جناح نمی‌یابند برای بیان اعتراض خود و دست رد زدن به سینه‌ی سیاستمداران حرفه‌ای، به لوپن رای می‌دهند. از این دیدگاه آرا لوپن در حقیقت «نه» بزرگی است به چپ و راست سنتی و نباید آن را «آری» به دست راستی‌های افراطی ترجمه کرد (PLATONE, 2003).

راستی‌های افراطی به رهبری ژان ماری لوپن به غیر از دوران استثنایی حکومت ویشی همواره از قدرت دور بودند و هرگز نتوانستند سهمی در قدرت داشته باشند. در حاشیه ماندن این حزب، یکی از عوامل پافشاری‌اش بر مواضع تند و افراطی است. حزب لوپن را می‌توان حزبی برانداز و برهم زننده‌ی قواعد بازی دانست. رمز و راز این امر را باید در دور ماندن همیشگی از قدرت دانست. چرا که به بیان فرانسوی‌ها "منطق دولت"¹ و بایسته‌های حکمرانی، خود را بر آرمان‌ها و آرزوهای دست نیافتنی تحمیل می‌کند. حزب کمونیست فرانسه هم تا پیش از مشارکت در دولت شعارهایی تند بر ضد نظام جمهوری می‌داد و به دنبال زمینه‌سازی برای انقلابی کارگری در فرانسه بود. اما

¹ - Raison d'État

طعم شیرین حکومت از یک سوی و برخورد از نزدیک با واقعیت‌ها از سوی دیگر، آرمان‌گرایی را به واقع‌گرایی تبدیل کرد. سوسیالیست‌ها نیز پس از بدست‌گرفت قدرت در سال 1981 شتابان خود را با واقعیت‌ها نزدیک کردند و راه واقع‌گرایی را به سرعت پیمودند. جبهه‌ی ملی همان‌گونه که فیلیپ رینهارد آورده پیش از اینکه سازنده باشد برهم زنده و اخلاص گر به شمار می‌رود. (REINHARD, 2008: 174)

شارلت دکترین جبهه‌ی ملی را در سه اصل خلاصه می‌کند. از نظر اقتصادی، این حزب دولت مداخله‌جو در امور اقتصادی را بر نمی‌تابد و با پذیرش اصول اقتصاد آزاد به سیاست‌های اقتصادی حمایتی روی خوش نشان می‌دهد. از نظر سیاسی، جبهه‌ی ملی بر دموکراسی پای می‌فشارد و خواهان ورود سخت‌گیرانه‌ی دولت برای برقراری نظم و امنیت می‌باشد. از دیگر دل‌مشغولی‌های این حزب پاسداری از هویت ملی فرانسوی‌ها بویژه در برابر موج اروپایی شدن هویت شهروندان فرانسوی است. به همین روی این حزب به اتحادیه‌ی اروپا به شیوه‌ی کنونی آن روی خوش نشان نمی‌دهد. ژان ماری لوپن با هر آن چه که روح ملی‌گرایی فرانسوی را کم رنگ‌تر کند مخالف است و با چنین گفت‌وگوهایی حتی با یکی شدن پول اروپا و از بین رفتن فرانک فرانسوی سخت مخالف بود. از دیگر برنامه‌های این حزب رویارویی با موج مهاجرت و حتی می‌توان گفت خارجی ستیزی بیش از اندازه‌ی این حزب است. ژان ماری لوپن ریشه‌ی ناامنی و بیکاری را در حضور رو به فزونی خارجی‌های در فرانسه می‌جوید. (CHARLOT, 1998:230)

جریان‌های مختلف در درون جبهه ملی

جبهه‌ی ملی در درون خود جریان‌های مختلف را گرد هم آورد. یکی از جریان‌های مهم درون این حزب راملی‌های پوپولیست به رهبری ژان پیر استربوا تشکیل می‌دهد. استربوا که در سال 1988 درگذشت، هوای جان‌شینی ژان ماری لوپن را در سر می‌پروراند و به هم‌آوردی برای او تبدیل شده بود. این جریان به دموکراسی پارلمانی و

نمایندگی روی خوش نشان نمی‌دهد و اقتصاد آزاد را نیز بر نمی‌تابد. کاتولیک‌های ملی‌گرا دومین گروه هستند که در این جناح گرد آمده‌اند. این دسته را برخی اصولگرا نیز نامیده‌اند. کاتولیک‌های ملی‌گرا، روزنامه‌ای به نام «زمان حال»^۱ دارند که بر سه شعار «خدا، خانواده، میهن» استوار است. (CHARLOT, 1998: 231) یکی از خواسته‌های این گروه بازگشت به ممنوعیت سقط جنین و برخی از قوانینی است که بیشتر در دوران حکومت سوسیالیست‌ها از مجلس ملی گذشته است. در سومین دسته‌بندی‌های درون حزبی، گروه‌های دست راستی سنتی قرار می‌گیرند که احزاب کوچک خود را کنار گذاشتند و به حزب ژا ماری لوپن پیوستند.

اما امروز در درون جبهه‌ی ملی دو گروه برآند که بر موجی که لوپن آفریده سوار شوند و جایش را بگیرند. جنبش ملی جمهوری خواهی با نام کوتاه ام.ان.ار^۲ حزبی است که از درون این جریان تولد یافت. برونو مگره^۳ که سالیانی دراز قائم مقام لوپن بود، زبان تند و گزنده‌ی رهبر کنونی حزب را یکی از مهمترین دلایل ناکامی جبهه‌ی ملی در انتخابات‌ها می‌داند و با شعار جوان‌گرایی از او جدا شد. او بر این باور بود که لوپن فرصت را از همه ربود و به جوانترهای حزبی میدان نمی‌دهد. برونو مگره در انتخابات‌های گوناگون بختش را آزمود و دریافت که در برابر رهبری قدرتمند ژان ماری لوپن امیدی برای موفقیت ندارد. رای 2 درصدی مگره در انتخابات ریاست جمهوری سال 2002 روزنه‌های این امید را نیز بست و مگره دریافت که راهی جز بازگشت به خانه ندارد.

فیلیپ دوپلیه^۴ هم‌اورد دیگر درون حزبی لوپن است که به مراتب نیرومند تر از مگره می‌باشد. دوپلیه حزبی را به نام جنبش برای فرانسه با نام کوتاه ام.پو اف^۵ تشکیل داد.

¹- Présent

²- Le Mouvement national républicain (MNR)

³- Bruno Mégre

⁴- Philippe Devillier

⁵- Le Mouvement pour la France (MPF)

دویلیه ریاست شورای عالی منطقه‌ی واندی را در اختیار دارد و از نظر موقعیت اجتماعی و سیاسی می‌تواند هم‌اوردی جدی به شمار آید. دویلیه که فرماندار واندوه بود، پس از به قدرت رسیدن فرانسوا میتران از سمتش استعفا داد تا نامش در فهرست همدستان سوسیالیست‌ها قرار نگیرد. او هم‌چنین در سال 2004 پس از راهیابی به پارلمان اروپا از نمایندگی مردم واندی به دلیل ممنوعیت قانونی احراز هم‌زمان این دو سمت کناره گرفت. دویلیه سمت‌ها مانند دبیری دولت در امور فرهنگی را نیز آزموده است. دویلیه درصدد است هواداران ژان ماری لوپن را با استفاده از همان شیوه‌های او به سوی خود بکشاند. او به رغم همه‌ی زمینه‌های مساعد همچنان از بسیج رای‌دهندگان لوپن برای خود ناکام مانده است. چرا که به بیان لوپن «فرانسوی‌ها اصل را بر کپی ترجیح می‌دهند» (REINHARD, 2008: 167).

اعضای حزب

این حزب هم مانند دیگر احزاب ارقامی کم و بیش مبالغه آمیز از تعداد اعضایش اعلام می‌کند. ژان شارلت در سال 1977 حدود پنجاه هزار عضو را برای این حزب بر می‌شمارد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که بانوان به این حزب کمتر علاقه نشان می‌دهند و تنها 18 درصد از هواداران این حزب را زنان تشکیل می‌دهند. اعضای این حزب بیشتر از رده‌های بالای سنی می‌باشند. 35 درصد اعضای این حزب را سنین 50 تا 64 سال، 31 درصد 35 تا 49 سال و تنها 10 درصد از آنها را سن‌های بین 25 تا 34 سال تشکیل می‌دهند. اعضای بالای 65 سال این حزب سه برابر دیگر احزاب سیاسی است. هم‌چنین 85 درصد از اعضای این حزب، خود را کاتولیک اعلام کرده و 25 درصد آنها از کاتولیک‌های مقیداند. از نظر اجتماعی این حزب بر لایه‌های مختلف اجتماعی تکیه دارد. کارگرهای مستقل حدود 36 درصد از پایگاه اجتماعی حزب را تشکیل می‌دهند. درصد در خور توجهی از هواداران این حزب را کارمندان بخش‌های

خصوصی، بازنشسته‌ها و گروه‌های غیر فعال اجتماعی تشکیل می‌دهند.
(PALTONE, 2003).

رای دهندگان

لوپن بر موج بیکاری و ناامنی سوار شد. البته همان‌گونه که لوران فابیوس گفته، لوپن پرسش‌های خوبی را مطرح می‌کند بدون آنکه برای آنها پاسخی در خور ارائه کند. لوپن راه رویارویی با این دو مشکل را برخورد با مهاجران و خارجی‌های می‌داند. نظرسنجی‌های انجام شده نشان می‌دهد که در انتخابات ریاست جمهوری سال 2002، 74 درصد از رای‌دهندگان لوپن نگران امنیت، 60 درصد دل مشغول مهاجرت و 31 درصد هراسان از بیکاری‌اند. (فیگارو، 21 آوریل 2002).

از نظر سیاسی ژان ماری لوپن سوار بر موج سرخوردگی از دو جناح چپ و راست شد. رای‌دهندگان فرانسوی که از سال 1980 تا کنون حکومت‌های نوبه‌ای چپ و راست را به امید رسیدن به آرزوهایشان آزمودند، گویی از هر دو جناح ناامیدند. لوپن در همه‌ی سخنرانی‌هایش بر آنچه که باندهای مافیایی چپ و راست می‌نامد می‌تازد و راه نجات را در راه سوم می‌جوید. رسوایی‌های مالی، بحران‌های اجتماعی و ناامنی و مهاجرت زمینه‌ی مساعدی را برای ادبیات خشن و تهاجمی لوپن فراهم کرده است. (BRÉCHON, 2005: 22-27)

همان‌گونه که ژیل ایوالدی آورده، جهانی شدن و به خطر افتادن هویت ملی فرانسوی‌های در برابر هویت‌های اروپایی و امریکایی شدن جهان نگرانی دیگری برای فرانسوی‌های ملی‌گرا بوجود آورده که راه را برای ژان ماری لوپن هموارتر کرده است. یکی از شعارهای ژان ماری لوپن دفاع از هویت ملی فرانسوی‌ها در برابر موج اروپاگرایی جناح‌های چپ و راست است. یکی از شعارهای اصلی جبهه‌ی ملی تغییر و پایان دادن به حکومت چندین دهه‌ای چپ و راست است.

علاوه بر احزاب کوچکی که ناگلیست‌اند، حزب دست راست معروف به افراطی که

بوسیله‌ی ژان ماری لوپن تشکیل شد مهم‌ترین حزب جناح راست است. این حزب به دلیل مواضع تندى که در برابر هر دو جناح دست راستی و دست چپی دارد دشمنان قسم خورده‌ای دارد و کمتر حزبی، دست کم به صورت آشکار حاضر به ائتلاف با آنهاست. این حزب که در انتخابات ریاست جمهوری سال 2002 با راه‌یابی به دور دوم انتخابات ریاست جمهوری جهان را شگفت‌زده کرد، بر موج ناامنی و بیکاری سوار شد. یکی از مهمترین برنامه‌های این حزب مبارزه با موج مهاجرت است. از نظر رهبران این حزب بیکاری و ناامنی در فرانسه ریشه در مهاجرت‌های بی‌رویه به فرانسه دارد. تاکید بر هویت فرانسوی، مخالفت با اتحادیه اروپایی و پرهیز از دنباله روی از آمریکا اصلی‌ترین شعارهای سیاست خارجی این حزب است. این حزب با هر آنچه که ناسیونالیسم فرانسوی را کم رنگ کند مخالف است. تاکید بر ناسیونالیسم افراطی این حزب را به جرگه نونازی‌ها نزدیک کرده است. مردم‌گرایی؛ مبارزه با فساد، صراحت در لهجه و اتهام زمامداران چپ و راست به فساد مالی و سوء استفاده از قدرت، گفتمان اصلی این حزب را تشکیل می‌دهد.

نتیجه‌گیری

سرنوشت جناح راست در فرانسه از آغاز جمهوری پنجم با گلیست‌ها پیوند خورد. ژنرال دوگل پس از رسیدن به قدرت و پی‌ریزی جمهوری پنجم به رغم میلش ناگزیر به پذیرش تحزب شد. روحیه حزب ستیزی دوگل و شخصیت کاریزماتیکش اثری ماندگار بر جناح راست گلیستی در فرانسه باقی گذاشت. احزابی که ژنرال دوگل تشکیل داد در دوران یازده سال حکومتش نقش مهمی در حفظ حکومت او داشتند و بسیاری بر این باورند که او قدرت و پیروزی‌های انتخاباتی‌اش را در مجالس ملی مختلف مرهون حزب سیاسی خود می‌باشد.

دوگل از آغاز حزب خود را فراجناحی، فراگیر و حزبی «نه مانند دیگران»

می دانست. به همین دلیل گلیست‌ها که حزب را نماد تفرقه و جدایی می‌دانستند، تا به امروز حتی از نام "حزب" دوری گزیدند و تمام احزابی که خود را میراث‌دار دوگل می‌دانند از واژه‌های چون اتحاد، تجمع و مانند آن استفاده می‌کنند و خود را حزب نمی‌نامند. اما در عمل این احزاب هم به حزبی مانند دیگران تبدیل شدند و به رغم پافشاری رهبران آنها، که خود را فراجناحی و نه راست می‌دانند، حزبی دست راستی درست مانند دیگر احزاب محافظه کار اروپای‌اند. گلیست‌ها که میراث‌دار بناپارتیست‌ها، بولانژایست‌ها و اورلئانیست‌ها می‌باشند، بر همان اصول باقی مانده‌اند. گلیسم که پس از درگذشت ژنرال دوگل در حزب تجمع برای جمهوری ژاک شیراک تجلی یافت، هم‌همی ویژگی‌های جناح‌های دست راستی را داراست. مانند همه دست راستی‌ها، حزب گلیست و حزب تجمع برای جمهوری دارای سازمانی «نرم» اند و شخصیت محوری از ویژگی‌های بارز آن است. از نظر اقتصادی این احزاب به لیبرالیسم اقتصادی و کاهش تصدی‌گری دولت باور دارند و اقتصاد کمونیستی و سوسیالیسم افراطی را موجب رکود اقتصادی می‌دانند. تاکید بر ارزش‌های اخلاقی و خانواده، احترام به مذهب و کلیسا از دیگر ویژگی‌های این احزاب است که جناح راست در فرانسه از فردای انقلاب همواره خود را پاسدار آن می‌دانست. سیاست خارجی احزاب گلیست از زمان دوگل با «واقع‌گرایی»، و دفاع از هویت فرانسوی در برابر هژمونی آمریکا و حتی اروپا رقم خورده است. گلیست‌ها از زمان دوگل در برابر آتلانتیسم و پیروی بی‌چون و چرا از آمریکا مقاومت می‌کردند و به همین دلیل فرانسوی‌ها به عنوان "فرزند شورشی اروپا" لقب گرفته‌اند.

پس از ریاست جمهوری ژاک شیراک، حزب تجمع برای دموکراسی ژاک شیراک به حزب اتحاد برای اکثریت ریاست جمهوری (یو.ام.پ.) تغییر سازمان داد. کم نیستند کسانی که بر این باورند که با فرآیندی که سارکوزایسیون حزب نام گرفته، در عمل دوران گلیسم به پایان عمر خود رسیده است.

منابع

- BRÉCHON P., (2005), **Les partis politiques français**, Paris, La Documentation Française.
- CHAPSAL J., (1987), **La vie politique sous la Ve République 1958-1974**, PUF.
- CHAPSAL J., (1984), **La vie politique en France de 1940 à 1958**, Paris, PUF.
- CHARLOT J., (1971), **Les partis politiques**, Paris, A. Colin, 1971.
- CHARLOT J., (1970), **Le phénomène gaulliste**, Paris, Fayard
- CHARLOT J.,(1971), **Les Partis politiques**, Paris, Armand Colin
- HUARD R., (1996), **La naissance du parti politique en France**, Paris, Presses de Sciences Po.
- LABRUNE G., TOUTAIN Ph., (2008), **L'histoire de France**, Paris, Nathan
- LÉVÊQUE P., (1997), **Histoire des forces politiques en France**, Paris, Colin.
- MAYEUR J-M., (1984), **La vie politique sous la Troisième République**, 1870-1940, Paris, Seuil.
- MENY Y., (2008), **Le système politique français**, Paris, CLEFS
- MORABITO M., (2006), **Histoire constitutionnelle de la France (1789–1958)**, Paris, Montchrestien,

- DERVILLE J., (2005), « Du RPF au RPR et à l'UMP: la banalisation du parti de droite », in, BRÉCHON P, **Les partis politiques français**, Paris, La Documentation Française.
- OFFERLÉ M., (1997), **Les partis politiques**, Paris, PUF.
- OFFERLE M., (2004), **Sociologie de la vie politique française**, Paris, La Découverte,
- PLATONE F., (2003), **Les partis politiques en France**, Milan, Les Essentiels.
- POMBENI P., (1992), **Introduction à l'histoire des partis politiques**, Paris, PUF.
- REINHARD P.(2007), **La politique**, Paris, First Edition
- RIHOUX B., (2001), **Les partis politiques ; organisations et changement. Le test des écologistes**, Paris, Harmattan.
- SAINTENY G. (2000), **l'introuvable écologisme français ?**, Paris, PUF.
- SEILER D.L., (1993), **Les partis politiques**, Paris, Armand Colin
- SIRINELLI J-F., (1992), **Histoire des droites en France**, Paris, Gallimard,
- TOUTAIN P., LABRUNE G., (2007), **L'histoire de France**, Paris, Nathan
- WINOCK M.,(1993), **Histoire de l'extrême droite en France**, Paris, Points
- CHARLOT J., REYNIE D., MELTZ R.,(1998), «**France**», in, **Hermet G.**, SEILER D-L., HOTTINGER J-T., **Les Partis politiques en Europe de l'ouest**, Paris, Economica, pp. 185-237.

73 جناح راست در فرانسه: از دو گل تا سارکوزی
